

مقدمه

آزادی بحث و انتقاد در مسائل مذهبی، یکی از ویژگیهای بارز شریعت حیاتبخش اسلام است. در تاریخ زندگی پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) و حتی رهبران تشیع، موارد فراوانی یافت می شود که مخالفان اسلام با آنان به مناظره، بحث و گفتگو می نشستند و اشکالات خویش را به اصول یا فروع اسلام، با کمال آزادی و صراحت، بیان می کردند و بدون این که مورد کوچکترین اهانتی قرار گیرند، ایرادهای آنان بررسی و پاسخ داده می شد. مطالعه تاریخ صدر اسلام و عصر حضرات ائمه معصوم (ع) گواهی روشن براین مدعاست.

در میان حضرات ائمه معصوم (ع) سه امام در خردسالی به امامت رسیدند: امام جواد (ع) در هفت سالگی، امام هادی (ع) در نه سالگی و حضرت مهدی (عج) در پنج سالگی؛ از این رو، از همان عصر امامت امام رضا (ع) به بعد، این سؤال مطرح شد که: با توجه به مقام بسیار ارجمند امامت، چگونه انسانی در خردسالی به امامت می رسد؟ زیرا دوران شکوفایی رشد و عقل در مردان، به طور معمول از پانزده سالگی شروع و در چهل سالگی به تکامل می رسد.

براین اساس در عصر امامت حضرت جواد الائمه (ع) برخی این سؤال را مطرح می کردند: آیا می توان رهبری جامعه را به کودک هفت ساله سپرد؟ آیا یک کودک هفت ساله مدیریت، دور اندیشی و درایت یک مرد کامل را دارد؟ این مسائل در آن عصر، از جنجالی ترین مسائل روز بود.

هچنین برخی از مخالفان و معاندان، به ویژه عباسیان و در رأس آنها مأمون عباسی تلاشهای زیادی کردند با دستاویز قرار دادن این مسئله از آن در جهت مطامع شوم خود بهره جویند؛ آنان با ترتیب مناظرات مختلف سعی می کردند شخصیت علمی آن حضرت را خدشه دار سازند. اما پیروزی امام جواد (ع) در مناظرات با پاسخ های قاطع و روشنگر، هرگونه شک و تردید را در مورد پیشوایی او و نیز اصل امامت از بین برد، و همه نقشه های معاندان و مخالفان و خلیفه مکار عباسی را نقش بر آب نمود. در این نوشتار مختصر برآنیم با ارائه گوشه هایی از برخی از مناظرات آن امام همام، خوشه ای از خرمن علم و فضل و کمال عقل آن وجود گرامی برگیریم، و فراروی اندیشه خویش قرار دهیم.

علت پیدایش مناظرات در عصر امام جواد (ع)

خردسالی آن حضرت هنگام عهده داری این منصب الهی (امامت)، پدیده ای بی سابقه بود و پیامدها و واکنش هایی در پی داشت. برخی در جبهه خودی، در میان پیروان اهل بیت، این شبهه را مطرح کردند که آیا ممکن است کسی پیش از بلوغ به مقام امامت برسد؟ در پی بروز این شبهه در محافل علمی و کلامی، جامعه شیعی دچار اضطراب و پراکندگی شد. بنابراین علّت اصلی پیدایش مناظرات در عصر آن امام همام این بود که از یک طرف، امامت حضرت به دلیل کمی سن برای بسیاری از افراد، حتّی شیعیان کاملاً ثابت نشده بود (گرچه بزرگان و دانایان شیعه بر اساس عقیده شیعه هیچ شک و تردیدی در این زمینه نداشتند) ازاین رو، برای اطمینان خاطر و به عنوان آزمایش، سؤالات فراوانی از آن حضرت می کردند.

از طرف دیگر، در آن مقطع زمانی، قدرت معتزله افزایش یافته بود و مکتب اعتزال به مرحله رواج و رونق گام نهاده بود و حکومت عبّاسی در آن زمان از آنان حمایت و پشتیبانی می کرد و از سلطه و نفوذ خود و دیگر امکانات مادی و معنوی حکومتی، برای استواری و تثبیت خطّ فکری آنان و ضربه زدن به گروههای دیگر و تضعیف موقعیت و نفوذ آنان و خدشه دار کردن مقام امامت و ولایت، به هر شکلی بهره برداری می کرد. به طوری بسیاری از آن مناظرات با اقدام و نیرنگ مأمون عبّاسی برپا می شد، وی با گردآوری دانشمندان از فرقه های مختلف و ترتیب مجالس بحث و مناظره با امام جواد (ع)، کوشید آن حضرت را از نظر علمی شکست دهد.

فرقه افراطی معتزله دستورها و مطالب دینی را به عقل خود عرضه می کردند و آنچه را که عقلشان صریحاً تأیید می کرد، می پذیرفتند و بقیه را رد و انکار می کردند و چون نیل به مقام امامت امت در سنین خردسالی با عقل ظاهر بین آنان قابل توجیه نبود، سؤالات دشوار و پیچیده ای را مطرح می کردند تا به پندار خود، آن حضرت را در میدان رقابت علمی شکست بدهند! ولی در همه این بحثها و مناظرات علمی، حضرت جواد (در پرتو علم امامت) با پاسخهای قاطع و روشننگر، هرگونه شک و تردید را در مورد پیشوایی خود از بین می برد و امامت خود و نیز اصل امامت را تثبیت می نمود. به همین دلیل بعد از آن حضرت در دوران امامت حضرت هادی (ع) این موضوع (تصدی امامت در خردسالی) مشکلی ایجاد نکرد، زیرا دیگر برای همه روشن شده بود که خردسالی تاثیری در برخورداری از این منصب الهی ندارد.

مناظرات روشننگر امام خردسال

یکی از اصول پذیرفته شده تشیع این است که امام معصوم می تواند با علم الهی پرسشهای مردم را پاسخ دهد. شیعیان با توجه به سن کم امام جواد (ع) با انواع سؤالات و برپایی مجالس مناظره می خواستند علم الهی امام را دریابند.

پس از شهادت امام رضا (ع) شیعیان گرد آمدند تا مسئله جانشینی را حل کنند. یونس عبد بن الرحمان که از شیعیان قابل اعتماد، نزد امام رضا (ع) بود گفت تا زمانی که این فرزند - امام جواد (ع) - بزرگ شود باید چه کنیم؟ ریّان بن صلت از جای برخاست و با اعتراض به او گفت: تو خود را در ظاهر مؤمن به امام جواد (ع) نشان می دهی، ولی پیداست که در باطن در امامت او تردید داری. اگر امامت وی از جانب خداوند باشد حتی اگر طفل یک روزه هم باشد به منزله شیخ است و چنانچه از طرف خداوند نباشد حتی اگر هزار سال هم عمر کرده باشد مانند

سایر مردم است. سرانجام در ایّام حج تعداد بسیار زیادی به قصد دیدار امام جواد (ع) عازم زیارت خانه خدا شدند. زمانی که به مدینه رسیدند وارد محل اقامت امام جواد (ع) شدند. ابتدا نزد عبدا... بن موسی برادر امام رضا (ع) رفتند. مردم سؤالات خود را از وی پرسیدند، اما از پاسخهای بی پایه وی تعجب کردند در این هنگام امام جواد (ع) وارد مجلس شد.

آن حضرت به سؤالات حاضران پاسخ گفت و شیعیان از پاسخهای آن حضرت که نشان از امامت و علم الهی بود شادمان شدند. سپس مردم به امام جواد (ع) روی آوردند و آنچه از مسائل دینی بر آنها مبهم بود از حضرت سؤال کردند و امام در حالی که کودکی خردسال بیش نبود به دلیل الهی بودن علم امامت قادر بود تمام مسائل علمی و فقهی شیعیان را پاسخگو باشد.

از روشهایی که مأمون در مورد حضرت رضا (ع) به کار می بست ، تشکیل مجالس بحث و مناظره بود. مأمون و بعد معتصم عباسی می خواستند از این راه - به گمان باطل خود - امام (ع) را در تنگنا قرار دهند. در مورد فرزندش حضرت جواد (ع) نیز چنین روشی را به کار بستند. به خصوص که در آغاز امامت هنوز سنی از عمر امام جواد (ع) نگذشته بود. مأمون نمی دانست که مقام ولایت و امامت که موهبتی است الهی، بستگی به کمی و زیادی سالهای عمر ندارد.

این خلیفه مکار کار زهر دادن به امام رضا (ع) را بسیار سری و مخفیانه انجام داده بود و سعی داشت جامعه از این جنایت آگاهی نیابد. اما با همه پرده پوشی و ریاکاری، سرانجام بر علویان آشکار گردید که قاتل امام جز مأمون کسی نبوده است، وی برای پیشگیری از عواقب امر، توطئه دیگری آغاز کرد و با تظاهر به مهربانی و دوستی نسبت به امام جواد (ع) تصمیم گرفت دختر خود را به حضرت تزویج کند تا استفاده ای را که از تحمیل ولیعهدی بر امام رضا (ع) در نظر داشت از این وصلت به دست آورد. بر اساس همین طرح بود که امام جواد (ع) را در سال (204 ه.ق) یعنی یک سال پس از شهادت امام رضا (ع) از مدینه به بغداد آورد. در نخستین مناظره علمی که در مجلس مأمون برپا شد عالم برجسته دربار، یحیی بن اکثم به فضل و مرتبت علمی امام اعتراف کرد و سر خضوع و تسلیم در برابر او فرود آورد و مردم نیز دریافتند چهره ای دانشمندتر از امام جواد (ع) در میان مسلمانان نیست. این روند محبوبیت روزافزون امام را در پی داشت. مأمون به دنبال مذاکراتی که در جلسه مناظره امام با یحیی بن اکثم گذشت، دختر خود ام الفضل را به همسری حضرت در آورد!

(البته این، قصد ظاهری مأمون بوده و گرنه قصد اصلی وی کنترل امام بوده است) که با وجود مخالفت بنی عباس و اثبات فضیلت امام، جلسه مناظره امام با یحیی بن اکثم را ترتیب داده و در آنجا ثابت نمود که امام با وجود کودکی از نظر فضل و معرفت و حلم، سرآمد دیگران است. و ترتیب ازدواج امام با ام الفضل را مهیا نمود و چنین گفت: الحمد لله علی ما منّ به علیّ من السداد فی الامر والتوفیق فی الرأی و أقبل علی أبی جعفر و قال: إني مزوّجک ابنتی أم الفضل و ان رغم أنوف قوم... (1)

شبلنجی عالم اهل سنت می گوید: مأمون شیفته او شد، زیرا با وجود کمی سن، فضل و علم و کمال عقل خود را نشان داده، عظمت خود را آشکار ساخت. (2)

ابن حجر هیثمی از علمای اهل سنت می نویسد: مأمون او را به دامادی انتخاب کرد، زیرا با وجود کمی سن، از نظر علم و آگاهی و حلم بر همه دانشمندان برتری داشت. (3)

از امام جواد (ع) مناظرات متعددی نقل شده (4) است که به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می کنیم.

مناظره با یحیی بن اکثم (5)

وقتی مأمون از طوس به بغداد آمد، نامه ای برای حضرت جواد - علیه السلام - فرستاد و امام را به بغداد دعوت کرد. البته این دعوت نیز مثل دعوت امام رضا به طوس، دعوت ظاهری و در واقع سفر اجباری بود. حضرت پذیرفت و بعد از چند روز که وارد بغداد شد، مأمون او را به کاخ خود دعوت کرد و پیشنهاد تزویج دختر خود ام الفضل را به ایشان کرد.

امام در برابر پیشنهاد او سکوت کرد. مأمون این سکوت را نشانه رضایت حضرت شمرد و تصمیم گرفت مقدمات این امر را فراهم سازد.

او در نظر داشت مجلس جشنی تشکیل دهد، ولی انتشار این خبر در بین بنی عباس انفجاری به وجود آورد: بنی عباس اجتماع کردند و با لحن اعتراض آمیزی به مأمون گفتند: این چه برنامه ای است؟ اکنون که علی بن موسی از دنیا رفته و خلافت به عباسیان رسیده باز می خواهی خلافت را به آل علی برگردانی؟ بدان که ما نخواهیم گذاشت این کار صورت بگیرد، آیا عداوتهای چند ساله بین ما را فراموش کرده ای؟! مأمون پرسید: نظر شما چیست؟

گفتند: این جوان خردسال است و از علم و دانش بهره ای ندارد. مأمون گفت: شما این خاندان را نمی شناسید، کوچک و بزرگ اینها بهره عظیمی از علم و دانش دارند و چنانچه سخن من مورد قبول شما نیست او را بیازمایید و مرد دانشمندی را که خود قبول دارید بیاورید تا با این جوان بحث کند و صدق گفتار من روشن گردد.

عباسیان از میان دانشمندان، یحیی بن اکثم را (به دلیل شهرت علمی وی) انتخاب کردند و مأمون جلسه ای برای سنجش میزان علم و آگاهی امام جواد (ع) ترتیب داد. در آن مجلس یحیی رو به مأمون کرد و گفت: اجازه می دهی سؤالی از این جوان بنمایم؟ مأمون گفت: از خود او اجازه بگیر.

یحیی از امام جواد (ع) اجازه گرفت. امام فرمود: هر چه می خواهی بپرس.

یحیی گفت: درباره شخصی که مُخَرَّم بوده و در آن حال حیوانی را شکار کرده است، چه می گوئید؟ (یکی از اعمالی که برای اشخاص در حال احرام، در جریان اعمال حج یا عمره حرام است شکار کردن است. در میان احکام فقهی، احکام حج، پیچیدگی خاصی دارد، ازینرو افرادی مثل یحیی بن اکثم، از میان مسائل مختلف، احکام حج را مطرح می کردند تا به پندار خود، امام را در بن بست علمی قرار دهند!)

امام جواد (ع) فرمود: آیا این شخص، شکار را در حِلِّ (خارج از محدوده حرم) کشته است یا در حرم؟ عالم به حکم حرمت شکار در حال احرام بوده یا جاهل؟ عمداً کشته یا بظلم؟ آزاد بوده یا برده؟ برای اولین بار چنین کاری کرده یا برای چندمین بار؟ شکار او از پرندگان بوده یا غیر پرنده؟ از حیوانات کوچک بوده یا بزرگ؟ باز هم از انجام چنین کاری اِبا ندارد یا از کرده خود پشیمان است؟ در شب شکار کرده یا در روز؟ در احرام عمره بوده یا احرام حج؟! حج؟! حج؟! حج! حج! حج!

یحیی بن اکثم از این همه فروع که امام برای این مسئله مطرح نمود، متحیر شد و آثار ناتوانی در چهره اش آشکار گردید و زبانش به لُکنت افتاد، به طوری که حَضار مجلس ناتوانی او را در مقابل آن حضرت نیک دریافتند. در پی آن مأمون به بستگان و افراد خاندان خود نظر انداخت و گفت: آیا اکنون آنچه را که نمی پذیرفتید دانستید؟! (6)

حکم کلی شکار برای فرد مُحَرَّم: آن گاه پس از مذاکراتی که در مجلس صورت گرفت، مردم پراکنده گشتند و جز نزدیکان خلیفه، کسی در مجلس نماند. مأمون رو به امام جواد (ع) کرد و گفت: قربانت گردم خوب است احکام هر یک از فروعی را که در مورد کشتن صید در حال احرام مطرح کردید، بیان کنید تا استفاده کنیم. امام جواد (ع) فرمود: بلی، اگر شخص مُحَرَّم در حِلِّ (خارج از حرم) شکار کند و شکار از پرندگان بزرگ باشد، کَفَّاره اش یک گوسفند و اگر در حرم بکشد کَفَّاره اش دو برابر است؛ اگر جوجه پرنده ای را در بیرون حرم بکشد کَفَّاره اش یک برّه است که تازه از شیر گرفته شده باشد، و اگر آن را در حرم بکشد هم برّه و هم قیمت آن جوجه را باید بدهد؛ و اگر شکار از حیوانات وحشی باشد، چنانچه گورخر باشد کَفَّاره اش یک گاو است و اگر شترمرغ باشد کَفَّاره اش یک شتر است و اگر آهو باشد کَفَّاره آن یک گوسفند است و اگر هر یک از اینها را در حرم بکشد کَفَّاره اش دو برابر می شود.

اگر شخص مُحَرَّم کاری بکند که قربانی بر او واجب شود، اگر در احرام حج باشد باید قربانی را در منی ذبح کند و اگر در احرام عمره باشد باید آن را در مکه قربانی کند. کَفَّاره شکار برای عالم و جاهل به حکم، یکسان است؛ ولی در صورت عمد، (علاوه بر وجوب کَفَّاره) گناه نیز کرده است، اما در صورت خطا، گناه از او برداشته شده است. کَفَّاره شخص آزاد بر عهده خود اوست و کَفَّاره برده به عهده صاحب او است و بر صغیر کَفَّاره نیست، ولی بر کبیر واجب است و عذاب آخرت از کسی که از کرده اش پشیمان است برداشته می شود، اما آن که پشیمان نیست، کیفر خواهد شد. (7)

سؤال امام جواد (ع) از یحیی بن اکثم

مأمون گفت: احسنت ای اباجعفر! خدا به تو نیکی کند! حال خوب است شما نیز از یحیی بن اکثم سؤال بکنید همان طور که او از شما پرسید.

در این هنگام امام (ع) به یحیی فرمود: بپرسم؟ یحیی گفت: اختیار با شماست فدایت شوم، اگر توانستم پاسخ می گویم و گرنه از شما بهره مند می شوم.

حضرت فرمود: به من بگو در مورد مردی که در بامداد به زنی نگاه می کند و آن نگاه حرام است، و چون روز بالا می آید آن زن بر او حلال می شود، و چون ظهر می شود باز بر او حرام می شود، و چون وقت عصر می رسد بر او حلال می گردد، و چون آفتاب غروب می کند بر او حرام می شود، و چون وقت عشاء می شود بر او حلال می گردد، و چون شب به نیمه می رسد بر او حرام می شود، و به هنگام طلوع فجر بر وی حلال می گردد؟

این چگونه زنی است و با چه چیز حلال و حرام می شود؟

یحیی گفت: نه، به خدا قسم من به پاسخ این پرسش راه نمی برم، و سبب حرام و حلال شدن آن زن را نمی دانم،

اگر صلاح می دانید از جواب آن، ما را مطلع سازید.

امام فرمود:

این زن، کنیز مردی بوده است. در بامدادان، مرد بیگانه ای به او نگاه می کند و آن نگاه حرام بود، چون روز بالا می آید، کنیز را از صاحبش می خرد و بر او حلال می شود، چون ظهر می شود او را آزاد می کند و بر او حرام می گردد، چون عصر فرامی رسد او را به حباله نکاح خود درمی آورد و بر او حلال می شود، به هنگام مغرب او را ظهار می کند. (8) و بر او حرام می شود، موقع عشا کفّاره ظهار می دهد و مجدداً بر او حلال می شود چون نیمی از شب می گذرد او را طلاق می دهد و بر او حرام می شود و هنگام طلوع فجر رجوع می کند و زن بر او حلال می گردد. (9)

جلوه هایی از اقیانوس بیکران علوم جواد (ع)

رسوایی حدیث سازان

نقل شده است که پس از آن که مأمون دخترش را به امام جواد تزویج کرد در مجلسی که مأمون و امام و یحیی بن اکثم و گروه بسیاری در آن حضور داشتند، یحیی عرض کرد: ای پسر رسول خدا! نظر شما درباره روایتی که (در مدارک اهل سنت) نقل شده است: که جبرئیل به حضور پیامبر رسید و گفت: یا محمد! خدا به شما سلام می رساند و می گوید: من از ابوبکر راضی هستم، از او بپرس که آیا او هم از من راضی است؟. نظر شما درباره این حدیث چیست؟ (10)

امام فرمود: من منکر فضیلت ابوبکر نیستم، ولی کسی که این خبر را نقل می کند باید خبر دیگری را نیز که پیامبر اسلام در حجة الوداع بیان کرد، از نظر دور ندارد. پیامبر فرمود: کسانی که بر من دروغ می بندند، بسیار شده اند و بعد از من نیز بسیار خواهند بود. هر کس بعمد بر من دروغ ببندد، جایگاهش در آتش خواهد بود. پس چون حدیثی از من برای شما نقل شد، آن را به کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، آنچه را که با کتاب خدا و سنت من موافق بود، بپذیرید و آنچه را که مخالف کتاب خدا و سنت من بود، رها کنید.

امام جواد (ع) افزود: این روایت (درباره ابوبکر) با کتاب خدا سازگار نیست، زیرا خداوند فرموده است: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَهُ مَا تَوَسَّوْهُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (11) ما انسان را آفریدیم و می دانیم در دلش چه چیز می گذرد و ما از رگ گردن به او نزدیکتریم.

آیا خشنودی و ناخشنودی ابوبکر بر خدا پوشیده بوده است تا آن را از پیامبر بپرسد؟! این عقلاً محال است.

یحیی گفت: روایت شده است که: ابوبکر و عمر در زمین، مانند جبرئیل در آسمان هستند.

حضرت فرمود: درباره این حدیث نیز باید دقت شود، زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقرب درگاه الهی اند و هرگز گناهی از آن دو سر نزده است و لحظه ای از دایره اطاعت خدا خارج نشده اند، ولی ابوبکر و عمر مشرک بوده اند، و هر چند پس از ظهور اسلام مسلمان شده اند، اما اکثر دوران عمرشان را در شرک و بت پرستی سپری کرده اند، بنابراین محال است که خدا آن دو را به جبرئیل و میکائیل تشبیه کند.

یحیی گفت: همچنین روایت شده است که: ابو بکر و عمر دو سرور پیران اهل بهشتند درباره این حدیث چه می گویند؟ (12)

حضرت فرمود: این روایت نیز محال است که درست باشد، زیرا بهشتیان همگی جوانند و پیری در میان آنان یافت نمی شود (تا ابو بکر و عمر سرور آنان باشند!) این روایت را بنی امیه، در مقابل حدیثی که از پیامبر اسلام (ص) درباره امام حسن و حسین علیهما السلام نقل شده است که حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند، جعل کرده اند.

یحیی گفت: روایت شده است که عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است.

حضرت فرمود: این نیز محال است؛ زیرا در بهشت، فرشتگان مقرب خدا، آدم، محمد (ص) و همه انبیاء و فرستادگان خدا حضور دارند، چطور بهشت با نور اینها روشن نمی شود، ولی با نور عمر روشن می گردد؟! یحیی اظهار داشت: روایت شده است که سکینه به زبان عمر سخن می گوید (عمر هر چه گوید، از جانب ملک و فرشته می گوید).

حضرت فرمود: من منکر فضیلت عمر نیستم؛ ولی ابوبکر، با آن که از عمر افضل است، بالای منبر می گفت: من شیطانی دارم که مرا منحرف می کند، هرگاه دیدید از راه راست منحرف شدم، مرا به راه درست باز آورید. یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود: اگر من به پیامبری مبعوث نمی شدم، حتما عمر مبعوث می شد. (13)

امام فرمود: کتاب خدا (قرآن) از این حدیث راست تر است، خدا در کتابش فرموده است: وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ... (14) به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح... از این آیه صریحا برمی آید که خداوند از پیامبران پیمان گرفته است، در این صورت چگونه ممکن است پیمان خود را تبدیل کند؟ هیچ یک از پیامبران به قدر چشم به هم زدن به خدا شرک نورزیده اند، چگونه خدا کسی را به پیامبری مبعوث می کند که بیشتر عمر خود را با شرک به خدا سپری کرده است؟! و نیز پیامبر فرمود: در حالی که آدم بین روح و جسد بود (هنوز آفریده نشده بود) من پیامبر شدم.

باز یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود: هیچگاه وحی از من قطع نشد، مگر آن که گمان بردم که به خاندان خطاب (پدر عمر) نازل شده است، یعنی نبوت از من به آنها منتقل شده است.

حضرت فرمود: این نیز محال است، زیرا امکان ندارد که پیامبر در نبوت خود شک کند، خداوند می فرماید: اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (15) خداوند از فرشتگان و همچنین از انسانها رسولانی برمیگزیند. (بنابراین، با گزینش الهی، دیگر جای شکی برای پیامبر در باب پیامبری خویش وجود ندارد). یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر (ص) فرمود: اگر عذاب نازل می شد، کسی جز عمر از آن نجات نمی یافت.

حضرت فرمود: این نیز محال است، زیرا خداوند به پیامبر اسلام فرموده است: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (16) و مادام که تو در میان آنان هستی، خداوند آنان را عذاب نمی کند و نیز مادام که استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند.

می بینید که برای نزول عذاب دو مانع ذکر شده است و لا غیر؛

الف) وجود مبارک پیامبر (ص) در بین مردم.

ب) توبه و استغفار مردم.

بدین ترتیب تا زمانی که پیامبر در میان مردم است و تا زمانی که مسلمانان استغفار می کنند، خداوند آنان را عذاب نمی کند. (17)

اعتراف یحیی بن اکثم

یحیی بن اکثم (دشمن خاندان نبوت و امامت) که در مقاطع مختلف و در حضور خلیفه عباسی و سایر بزرگان بنی عباس، مغلوب امام جواد نه ساله شده است (18) اعتراف می کند:

روزی نزدیک تربت پیامبر، امام جواد (ع) را دیدم، با او در مسائل مختلفی به مناظره پرداختم و همه را پاسخ داد. گفتم: به خدا سوگند! می خواهم چیزی از شما بپرسم ولی شرم دارم. امام فرمود: من پاسخ را بدون آن که سؤال خود را به زبان بیاوری، به تو می گویم؛ تو می خواهی بپرسی امام کیست؟ گفتم: آری، به خدا سوگند! پرسش همین است. فرمود: امام، منم. گفتم: نشانه ای بر این ادعا دارید. در این هنگام، عصایی که در دست امام بود، به سخن آمد و گفت: او، مولای من و حجت خداست. (19)

فتوای قضائی امام و شکست فقهای درباری

امام جواد (ع) غیر از مناظرات، گاه از راههای دیگر نیز بی مایگی فقها و قضات درباری عباسیان را روشن نموده برتری خود بر آنان را در پرتو علم امامت ثابت می کرد و از این رهگذر اعتقاد به اصل امامت را در افکار عمومی تثبیت می نمود.

از آن جمله فتوایی بود که امام در مورد چگونگی قطع دست دزد صادر کرد که تفصیل آن بدین قرار است:

زرقان (20) که با ابن ابی دؤاد (21) دوستی و صمیمیت داشت، می گوید: یک روز ابن ابی دؤاد از مجلس معتصم بازگشت، در حالی که بشدت افسرده و غمگین بود. علت را جویا شدم. گفت: امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم! پرسیدم: چرا؟

گفت: به خاطر آنچه از ابوجعفر (امام جواد) در مجلس معتصم بر سرم آمد!

گفتم: جریان چه بود؟

گفت: شخصی به سرقت اعتراف کرد و از خلیفه (معتصم) خواست که با اجرای کیفر الهی او را پاک سازد. خلیفه همه فقها را گرد آورد و محمد بن علی (حضرت جواد) را نیز فراخواند و از ما پرسید: دست دزد از کجا باید قطع شود؟

من گفتم: از مچ دست.

گروهی از فقها در این مطلب با من موافق بودند و می گفتند: دست دزد باید از مچ قطع شود، ولی گروهی دیگر گفتند: لازم است از آرنج قطع شود، و چون معتصم دلیل آن را پرسید، گفتند: منظور از دست در آیه وضو: *فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ* (22) صورتها و دستهایتان را تا آرنج بشوید تا آرنج است.

آن گاه معتصم رو به محمد بن علی (امام جواد) کرد و پرسید: نظر شما در این مسئله چیست؟

گفت: اینها نظر دادند، مرا معاف بدار.

معتصم اصرار کرد و قسم داد که باید نظرتان را بگویید.

محمد بن علی گفت: چون قسم دادی نظرم را می گویم. اینها در اشتباهند، زیرا فقط انگشتان دزد باید قطع شود و بقیه دست باید باقی بماند.

معتصم گفت: به چه دلیل؟

امام جواد (ع) فرمودند:

زیرا رسول خدا (ص) فرمود: سجده بر هفت عضو بدن تحقق می پذیرد: صورت (پیشانی)، دو کف دست، دو سر زانو، و دو پا (دو انگشت بزرگ پا). بنابراین اگر دست دزد از مچ یا آرنج قطع شود، دستی برای او نمی ماند تا سجده نماز را به جا آورد، و نیز خدای متعال می فرماید: **وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا** (23) سجده گاه ها (هفت عضوی که سجده بر آنها انجام می گیرد) از آن خداست، پس، هیچ کس را همراه و همسنگ با خدا مخوانید (و عبادت نکنید) (24) و آنچه برای خداست، قطع نمی شود.

ابن ابی دؤاد می گوید: معتصم جواب محمد بن علی را پسندید و دستور داد انگشتان دزد را قطع کردند (و ما نزد حضار، بی آبرو شدیم!) و من همانجا (از فرط شرمساری و اندوه) آرزوی مرگ کردم! (25)

نتیجه

انجام چنین مناظرات و پیروزی امام جواد (ع) آثار و برکات مثبتی داشت از جمله این که:

با توجه به این که امام جواد (ع) در خردسالی به امامت رسید، عبّاسیان و در رأس آنها خلیفه عباسی (مأمون) فکر می کردند آن حضرت از نظر علمی ناتوان است و از این رو با ترتیب چنین مناظراتی سعی می کردند شخصیت آن امام همام را خورد کنند. پیروزی امام در مناظره با پاسخ های قاطع و روشنگر، هرگونه شک و تردید را در مورد پیشوایی او و نیز اصل امامت از بین برد.

این گونه مناظرات خط بطلانی بر بسیاری از احادیث جعلی کشید. احادیثی که به دستور حاکمان غاصب و برای تثبیت حکومت غصبی آنان توسط عده ای انسان خود فروخته جعل شده و موجب انحراف در امت اسلامی بود. دستگاه خلافت عباسی در عصر دو امام بزرگوار (امام رضا و فرزند گرانقدرش امام جواد)، با اهدافی خاص، از اندیشه وران مذهب و فرقه های گوناگون دعوت می کرد و آنان را رو در روی آنان قرار می داد. با مطالعه در شخصیت، روحیات و افکار مأمون، آشکار می شود که او از تشکیل چنین جلسات و همایشهایی اهدافی سیاسی را دنبال می کرد. هرچند شخصا به مباحثات علمی علاقمند بود، ولی مأمون خلیفه شخصی نبود که بخواهد با این گونه مناظرات، عظمت و حقانیت خاندان پیامبر (ص) را به نمایش بگذارد و شخصیتی را که مورد توجه انقلابیون آل علی (ع) بود در جامعه مطرح کند و علم و شکوه و شایستگی و برتری آنان را به دیگران بنمایاند. بلکه در این تلاشها اهدافی سیاسی داشت و چه بسا بی میل نبود که در این نشستها، برای یکبار هم که شده آن بزرگواران از پاسخگویی به پرسشها عاجز بمانند. به هر حال گذشته از اهدافی که مأمون به دنبال داشت، ولی نتایج آن جلسات مایه شکوه و عظمت ائمه (ع) و بهره علمی و اعتقادی شیعه شد.

1. مؤمن بن حسن شبلنجی، نورالابصار فی مناقب آل بیت النبى المختار، ص 160، قاهره، مکتبة المشهد الحسينى.
2. همان، ص 161.
3. ابن حجر هیثمى، صواعق المحرقه، ص 205، قاهره، مکتبة القاهره، چاپ دوم، 1385 ق.
4. احمد طبرسى، الاحتجاج، ج 2، ص 481، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، 1413.
5. یحیی یکی از دانشمندان نامدار زمان مأمون، خلیفه عباسی، بود که شهرت علمی او در رشته های گوناگون علوم آن زمان زبانزد خاص و عام بود. او در علم فقه تبحر فوق العاده ای داشت و با آن که مأمون خود از نظر علمی وزنه بزرگی بود، ولی چنان شیفته مقام علمی یحیی بود که اداره امور مملکت را به عهده او گذاشت و با حفظ سمت، مقام قضاء را نیز به وی واگذار کرد. یحیی علاوه بر اینها دیوان محاسبات و رسیدگی به فقر را نیز عهده دار بود. خلاصه آن که تمام کارهای کشور اسلامی پهناور آن روز زیر نظر او بود و چنان در دربار مأمون تقرب یافته بود که گویی نزدیکتر از او به مأمون کسی نبود. اما متأسفانه یحیی، با آن مقام بزرگ علمی، از شخصیت معنوی برخوردار نبود. او علم را برای رسیدن به مقام و شهرت و به منظور فخر فروشی و برتری جویی فراگرفته بود. هر دانشمندی به دیدار او می رفت، آنقدر از علوم گوناگون از وی سؤال می کرد تا طرف به عجز خود در مقابل وی اقرار کند!
6. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 50، ص 76، 77، چاپ سوم، تهران، مکتبة الاسلامیة، 1395ق؛ شیخ مفید، الارشاد، ص 321، 319، قم، مکتبة بصیرتی؛ احمد طبرسى، الاحتجاج، ص 245، نجف، المطبعة المرتضوية، 350 ق.
7. بحارالانوار، ج 50، ص 77؛ الارشاد شیخ مفید، ص 322؛ طبرسى، الاحتجاج، ص 462.
8. ظهار عبارت از این است که مردی به زن خود بگوید: پشت تو برای من یا سبت به من، مانند پشت مادرم یا خواهرم، یا دخترم هست، و در این صورت باید کفاره ظهار بدهد تا همسرش مجدداً بر او حلال گردد. ظهار پیش از اسلام در عهد جاهلیت نوعی طلاق حساب می شد و موجب حرمت ابدی می گشت، ولی حکم آن در اسلام تغییر یافت و فقط موجب حرمت و کفاره (به شرحی که گفته شد) گردید.
9. بحارالانوار، ج 78، قزوینی، همان کتاب، ص 175؛ شیخ مفید، الارشاد، ص 322؛ طبرسى، همان کتاب، ص 247.
10. علامه امینی در کتاب الغدير (ج 5 ص 321) می نویسد: این حدیث دروغ و از احادیث مجعول محمد بن باب شاذ است.
11. سوره ق، آیه 16.
12. علامه امینی این حدیث را از بر ساخته های یحیی بن عنبسة شمرده و غیر قابل قبول می داند، زیرا یحیی

شخصی جاعل حدیث و دغلکار بوده است (الغدیر، ج 5، ص 322. ذهبی نیز یحیی بن عنبسه را جاعل حدیث و دغلکار و دروغگو می داند و او را معلوم الحال شمرده و احادیش را مردود معرفی می کند) میزان الاعتدال، تحقیق: علی محمد البجاوی، ج 4، ص 400، چاپ اول، دار احیاء الکتب العربیة، 1382 ق.

13. یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود: اگر من به پیامبری مبعوث نمی شدم، حتما عمر مبعوث می شد.

14. سوره احزاب، آیه 7.

15. سوره حج، آیه 75.

16. سوره انفال، آیه 33.

17. مرحوم طبرسی، احتجاج، ج 2، ص 247 248، نجف، المطبعة المرتضویة، 1350 ق؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 50، ص 83 80 الطبعة الثانية، تهران، المكتبة الاسلامیة، 1395 ق؛ سید عبد الرزاق مقرر، نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد (ع)، ترجمه دکتر پرویز لولور، ص 98 100 مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، 1370 ش. البته ناگفته نماند که امام (ع) با حفظ تقیه، این مناظره را انجام داده است.

18. نورالابصار، ص 245؛ الفصول المهمّة، ص 269.

19. اصول کافی، ج 1، ص 353. 45. اصول کافی، ج 1، ص 353؛ بحارالانوار، ج 50، ص 68.

20. زرقان، لقب ابوجعفر بوده که مردی محدث بوده است و فرزندش بنام عمرو استاد اصمعی محسوب می شده است (بحارالانوار، ج 50، ص 5 پاورقی).

21. ابن ابی دؤاد، در زمان خلافت مأمون، معتصم، واثق و متوکل عباسی، قاضی بغداد بوده است (بحارالانوار، ج 50، ص 5 پاورقی).

22. سوره مائده، آیه 7.

23. سوره جن، آیه 18.

24. مسجد (بکسر جیم، یا بفتح آن) به معنای محل سجده است، و همان طور که مسجدها و خانه خدا و مکانی که پیشانی روی آن قرار می گیرد، محل سجده هستند، خود پیشانی و شش عضو دیگر نیز که با آنها سجده می کنیم محل سجده محسوب می شوند و به همین اعتبار در این روایت المساجد به معنای هفت عضو که با آنها سجده می شود، تفسیر شده است. (طبرسی، تفسی مجمعالبیان، ج 10، ص 327، شركة المعارف الاسلامیة، 1379 ق).

25. عیاشی، کتاب التفسیر، تصحیح و تعلیق: حاج سید هاشم رسولی محلاتی، ج 1، ص 320، قم، چاپ علمیة؛ بحارالانوار، ج 50، ص 5؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 18، ص 490؛ ابواب حد السرقة، باب 4 بیروت، دار احیاء التراث العربی.